

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شنبه جلسه ۵۱۷

کلام در مفهوم شرط بود و بیان شد که آقای صدر قائل به مفهوم شرط شدند و سه مقدمه برای مدعی خود بیان کردند

اول: قضیه شرطیه دلالت بر توقف و الصاق می کند بدین معنا که جزاء به شرط چسبیده است و از شرط جدا نمی شود و ادات شرط برای توقف جزاء بر شرط وضع شده اند.

دوم: آن چه معلق بر شرط است طبیعی و جوب می باشد و شخص معلق نمی باشد.

سوم: طبیعی و جوب در جمیع حالات شرط بر شرط متوقف است. (مقدمه دوم و سوم با اطلاق و مقدمات حکمة ثابت می شود).

مفهوم قضیه شرطیه مفهوم دارای چهار ویژگی می باشد

۱- مفهوم قضیه شرطیه قابل تبعیض است و می تواند تخصیص بخورد و ممکن است نسبت به جایی مفهوم نداشته باشد.

۲- قضیه شرطیه زمانی مفهوم دارد که انشائیه باشد لذا شرطیه اخباریه مفهوم ندارد. اگر گفت شود ان اکلت السم فتموت بدین معنا نیست که اگر سم نخوری زنده می مانی و هیچ وقت نمی میری. پس قضیه شرطیه اخباریه مفهوم ندارد چرا که ایشان در وضع حرف مطلبی را فرموده اند و در مانحن فیه مختصراً توضیح داده اند و آن عبارت است از اینکه نسب، دو قسم می باشد الف: نسب تامه ب: نسب ناقصه.

نسب ناقصه مثل نسبت مضاف به مضاف الیه، صف به مصوف و امثال آنها. این نسبت در خارج وجود دارد مثلاً نسبت ضرب زید در خارج وجود دارد و ضرب و زید دو شیء می باشند و این ضرب به زید نسبت داده می شود و مثلاً زید فی الدار، دار و زید هر یک، یک وجود دارند و دار نسبت ظرفیه برای زید دارد. نسب ناقصه در خارج موجود هستند و در ذهن، این نسب موجود نیستند. ضرب زید در ذهن یک مفهوم بیست می باشد غایه الامر این مفهوم بیست را عقل به زید و ضرب تحلیل می کند و ضرب را به زید نسبت می دهد؛ و سر اینکه نسب ناقصه مما لا یصح السکوت علیها می باشد این است که وقتی مخاطب می شوند ضرب زید منتظر ادامه آن می ماند. این نسب ناقصه یک نسب خارجی هستند

اما نسب تصادقیه تامه مثل وقتی متکلم می فرماید زید قائم دو وجود در خارج وجود ندارد بلکه یک وجود بیشتر نیست و آن قائم است منتهی عقل این قائم را در ذهن تحلیل می کند و دو مفهوم یعنی زید و قائم در ذهن موجود می شود کما اینکه نسبت تصادقیه در ذهن موجود است و آن حکم است به اینکه زید قائم می باشد.

در قضیه شرطیه همیشه نسبت جمله جزائیه معلق بر شرط می شود. بما اینکه جمله جزائیه، در قضیه شرطیه خارجاً یک وجود است و نسبت در ذهن می باشد، یعنی این نسبت در ذهن - حکم - معلق بر مجیی می باشد، اگر زید نیاید دیگر نمی توان گفت که اکرام واجب نیست زیرا وجوب اکرام خارجی زید بر مجیی معلق نشده است. «فاکرم زیدا» در خارج نسبتی نیست بلکه آن نسبتی که در ذهن هست معلق شده است و آن حکم است به اینکه اکرام زید واجب می باشد. مثلاً ان جاءک زید فعمر و ساکت، نسبت سکوت بر عمرو معلق بر مجیی خارجی نشده است چرا که این نسبت در خارج موجود نیست و غیر از آن نسبت تصادقیه ای که در ذهن هست معنای دیگری ندارد لذا معنای آن این می باشد که اگر زید نیامد من حکم نمی کنم که عمرو ساکت هست، و بدین معنی نیست که عمرو ساکت نیست. عمرو ساکت نیست مفاد این قضیه نیست بلکه مفاد این می باشد که من حکم نمی کنم.

ان قلت: اگر قرار باشد سر اینکه جمله خبریه مفهوم ندارد این باشد که نسبت مفاد جمله خبریه در خارج نیست و آن نسبت تصادقیه فقط در ذهن است باید جمله انشائیه نیز مفهوم نداشته باشد چرا که نسبت جمله انشائیه نیز نسبت تصادقیه می باشد پس چرا مفهوم دارد.

قلت: اگر چه که نسبت تصادقیه در ذهن می باشد اما حقیقت انشاء و وجوب غیر از همان اعتبار ذهنی چیز دیگر نیست لذا در خارج حقیقتی ندارد. مولا جعل وجوب و انشاء وجوب در «ان جاءک زید فاکرمه» که در ذهن است بر آمدن زید معلق نموده است اما اگر زید نیاید دیگر وجوبی ندارد و وجوب نیز حقیقتی در خارج ندارد.

استاد: بیان شد که فرمایشات آقای صدر دارای چند اشکال می باشد.

اول: لازمه اینکه قضیه شرطیه برای نسبت توقییه و الصاق وضع شده باشد این است که اگر یک حکومت و دولتی بگوید ان اشتریت متاعاً باید مالیت بدهی و بعد از آن بگوید مقصود این نیست که مالیات مختص متاع می باشد بلکه فقط می خواهم بگویم یکی از اسباب مالیات، اشترای و شرای متاع است. آیا این جمله مجاز است؟! چرا که در این مثال محمول به موضوع چسبیده و متوقف نیست.

ان قلت: الصاق وجود دارد منتهی الصاق شخص این وجوب، چرا که مفهوم مبتنی بر این است که طبیعی ملصق باشد اما اگر شخص وجوب ملصق باشد دیگر مفهوم ندارد این مثالی که شما بیان می کنید و می بینید مفهوم ندارد در حالی که استعمال ادات شرط صحیح هست به خاطر این می باشد که استعمال شرط برای الصاق جزاء به شرط وضع شده است اما اینکه جزاء شخص هست یا طبیعی، ربطی به وضع ادات برای الصاق ندارد.

قلت: اینکه شخص حکم ملصق به موضوع باشد و جزاء شخص این وجوب و وجوب مالیات ملصق به شرای باشد، در تمام قیود وجود دارد. هر قیدی وقتی منتفی شود، شخص حکم هم منتفی می شود. به چه سبب

واضع چنین وضعی را بالخصوص برای شرط وضع کند. واضع ادات شرط را برای الصاق جزاء به شرط وضع کند ولو آنکه جزاء طبیعی حکم نباشد! باید مفادی از ادات شرط بیرون بیاید که مثلاً در وصف نباشد. چه فرقی بین اینکه بگوید «متاع خریداری شده مالیات دارد البته این مالیات برای چیزهای دیگر نیز وضع شده است» و بین اینکه بگوید «ان اشتریت متاعاً البته این مالیات برای چیزهای دیگر نیز وضع شده است»، وجود دارد. ان شرطیه چه چیزی را فهمانده است که مفهوم وصف نفهمانده؟! پس باید در ان شرطیه یک معنایی لحاظ شود که آن در وصف نباشد و شاهد بر اینکه ادات شرط دلالت بر توقف نمی کند - کما اینکه خود آقای صدر از این شاهد استفاده کرده است - این می باشد که اگر حکومتی قضیه شرطیه «اگر متاع خریدی باید مالیات دهی البته مالیات اسباب دیگری دارد» را به یک جمله اسمیه حملیه مرادف شرطیه تبدیل کند بدین نحو که بگوید «وجوب مالیات بر خریدن متاع متوقف و موقوف است، البته این مالیات برای چیزهای دیگر نیز وضع شده است»، دیگر وجوب مالیات موقوف بر خریدن نیست زیرا موقوف بودن باید به گونه ای باشد که اگر خریدن نبود، وجوب مالیات نیز نباشد. همان گونه که اگر به جمله اسمیه تبدیل شود، آن جمله اسمیه غلط می شود اما اگر جمله شرطیه باشد درست می شود.

سوال:

جواب: همان طور که آقای صدر وقتی می خواست اشکال کند به آخوند ره و دیگران می فرمود ان را تبدیل می کنیم به مرادف اسمی آن و می گوئیم مجبئی موجد وجوب اکرام است لذا منافات ندارد که ده شیء دیگر نیز موجد اکرام باشند ما نیز تبدیل می کنیم

سوال: آقای صدر که نمی گوید متوقف بر مدلول تصویری هست

جواب: مدلول تصویری هست... مجاز می شود

سوال: نه، لذا می گوید مقدمات حکمه می خواهد

جواب: مقدمات حکمه برای اینکه جزاء مطلق است. بیان شد، توقف مقدمات حکمه می خواهد.

سوال: آن صرف لزوم است

جواب: لزوم آن شخص، لزوم شخص که در وصف هست.

دوم: آقای صدر فرموده است که جمله خبریه مفهوم ندارد. استاد: چه کسی می گوید مفهوم ندارد؟! اگر الآن کسی بگوید اگر باران آمد من می آیم. بعد باران نیاید، نمی توان او را مواخذه کرد که چرا نیامدی؟ آیا «اگر باران آمد من می آیم» بدین معناست که اگر باران آمد من حکم می کنم که می آیم؟! آیا واقعا «باران آمد من می آیم» با «ان جاءک زید فاکرمه» در آن چهار احساس با یکدیگر فرق می کنند؟! هیچ فرقی بین جمله خبریه و انشائیه نیست بله ایشان یک مثالی زده اند که ان اکتلت السم فتموت که دلالت بر مفهوم نمی کند اما آن بخاطر قرینه ایست که وجود دارد چرا که موت قطعی است لذا اگر کسی هیچ چیز نخورد اما بهداشت را

رعایت کند و تمام مراقبات را انجام دهد باز می‌میرد. پس عدم مفهوم به خاطر این است که مقدمات حکمت در آن جاری نمی‌شود. اگر ایشان چهار جمله خبریه غیر از این مثال را مثال زدند می‌دیدند که هیچ فرقی بین جمله خبریه و انشائییه نمی‌کند.

اما اینکه فرموده است جمله خبریه بر نسبت تصادفیه دلالت می‌کند و جای نسبت تصادفیه در ذهن است و بدین معناست که من حکم می‌کنم. خوب این همان کلام آقای خوئی ره می‌باشد ایشان می‌فرماید جملات اخباریه برای قصد حکایت وضع شده است که خود آقای صدر به این کلام اشکال کرده‌اند. آیا مقصود کسی که می‌گوید زید قائم این است که من حکم می‌کنم زید قائم یا اینکه آنرا مشیر و مرأه به خارج می‌گیرد و اینکه وجود زید و قائم در خارج یک وجود هست؟ درست است که جای نسبت تصادفیه و حمل، در ذهن است منتهی ذهن دو کار انجام می‌دهد ۱- ذهن حکم را می‌برد بر موضوعی که در ذهن جا دارد مثل الانسان نوع ۲- ذهن ظرف می‌باشد و موضوع و محمول خارجی را ثابت میکند مثلاً وقتی می‌گوید اجتماع النقضین محالاً یا شریک الباری ممتنع، شریک الباری خارجی ممتنع است و ذهن ظرف می‌باشد و اینگونه نیست که من در ذهن حکم به امتناع کنم. حکم در جمله اسمیه موضوعیت ندارد و جمله اسمیه برای قصد حکایت وضع نشده است، اگر اینگونه باشد مدلول جمله اسمیه تصدیقی می‌شود و تصویری نمی‌باشد. نسبت تصادفیه هم در خارج نیست کما اینکه نسبت ناقصه در خارج نیست مانند ضرب زید که در خارج یک ضرب و یک زید وجود دارد بله ذهن از ضرب و زید امری را انتزاع می‌کند و آن این است که ضرب مختص به زید می‌باشد کما اینکه در نسب تامه مثل زید قائم در خارج یک زید و یک قیام وجود دارد و قائم همان زید است و الا ممکن است زید قائم غلط باشد و حال آنکه در خارج هم زید و قائم وجود داشته باشد منتهی عمرو قائم باشد. این تحلیلی که آقای صدر در فرق بین نسب ناقصه و تامه کرده است غلط می‌باشد. همه آنها تحلیل خارج است و محمول خارجی به موضوع خارجی نسبت داده می‌شود. هم وجدانا جمله خبریه مفهوم دارد و هم این تحلیل غلط می‌باشد.

سوم: اما اشکالی آقای صدر به جمله انشائییه بیان کردند. استاد: این وجوبی که الآن انشاء می‌شود غیر جمله و ذهن جایی دیگری نیست لکن ممکن است قبلاً انشاء دیگری باشد یا بعداً انشاء دیگری باشد یا اینکه انشاء نشود. حتی اگر قائل شویم که ان اكلت السم فتموت بدین معناست که اگر سم نخورد من حکم به موت نمی‌کنم، می‌توان گفت که با این جمله چنین حکمی نمی‌کنید یا اصلاً حکم نمی‌کنید؟ لذا منافات ندارد که بگویید اگر سم نخورد و چیز دیگر بخورد باز به مرگ حکم می‌کنم. حتی این دلالت نمی‌کند که به موت، حکم نمی‌کند. لذا اگر بگویید ایشان فقط فقط حکم کرده است که موت در صورت اكل سم است صحیح نمی‌باشد و متکلم می‌گوید من چنین حکمی نکرده‌ام بلکه فقط در این جمله چنین حکمی کرده‌ام. در

قضیه انشائیه نیز اینگونه است. در این جمله وجوب را انشاء کرده است لذا منافات ندارد در جمله ای دیگر وجوب دیگری را انشاء کند.

چهارم: اگر کلا آقای صدر صحیح باشد تمام یا اکثر قریب به اتفاق قضایای شرطیه ای که در لسان ائمه علیهم السلام آمده است و حتی آیات شریفه باید مفهوم نداشته باشد زیرا امام علیه السلام الآن انشاء نمی کند بلکه اخبار از انشاء شارع می کند. شارع این وجوب را جعل کرده است.

پنجم: ایشان برای مفهوم شرط سه مقدمه درست نمود اول: ادات شرط بر توقف و الصاق دلالت می کند. دوم: مقدمات حکمت جاری می شوند و اثبات طبیعی می کند. سوم: مقدمات حکمت دلالت می کند نسبت توقیفیه در جمیع حالات شرط هست. در حالی که برای اثبات مفهوم، احتیاجی به مقدمه سوم نیست. وقتی بفرماید ان جاءک زید فاکرمه یعنی طبیعی وجوب اکرام زید متوقف و ملصق به مجبئی هست و ایشان فرمود توقف وقتی صحیح است که طبیعی یعدم به انعدام الشرط. توقف غیر از ایجاد است در ایجاد می توان گفت مجبئی سبب طبیعی اکرام است و یک وجود، ایجاد شود کافست زیرا ایجاد طبیعی به یک وجود صحیح می باشد ولی اگر یک وجود متوقف باشد توقف طبیعی غلط می باشد. وقتی توقف طبیعی صحیح است که جمیع وجودات طبیعی متوقف باشد به نحوی که اگر شرط برود طبیعی هم منفی شود. طبیعی مثل عدم می ماند همان گونه الطبیعی یعدم بانعدام جمیع افراده، در ما نحن فیه نیز الطبیعی لا یتوقف علی طبیعی الشیء الا اذا کان یعدم بانعدام المتوقف علیه. پس نیازی به مقدمه سوم نداریم. و عجیب اینکه خود ایشان فرموده است که اگر توقف ثابت شود و جزاء طبیعی وجوب باشد نیازی نیست تا جمیع حالات شرط اثبات شود و نفس خود توقف دلالت می کند. بله اگر کسی در ان جاءک زید فاکرمه بگوید شک داریم که آیا وجوب اکرام با آمدن ثابت می شود یا اینکه وجوب اکرام زمانی ثابت می شود که کسی با زید بیاید، در این صورت این مقدمه، اطلاق احوال شرط را ثابت میکند. لذا خود ایشان وقتی می خواهد مثال بزند به ان جاءک زید فاکرمه و اینکه شک کنیم که مجبئی زید علت تامه هست برای وجوب اکرام یا اینکه باید مریضا نباشد مثال زده است. منتهی این کلام ربطی به مفهوم ندارد و برای تبیین منطوق است. لذا نسبت به مقدمه سوم هم تنافی در کلمات ایشان وجود دارد و نیز احتیاجی به آن نیست.

اما معنایی که ما برای مفهوم شرط انتخاب نمودیم که قضیه شرطیه دارای مفهوم می باشد منتهی بدین معنا که ان جاءک زید فاکرمه فقط به این مقدار دلالت می کند که طبیعی وجوب زید اکرام ندارد. اگر مولا بگوید اکرم زیدا بعد بفرماید ان جاءک زید فاکرمه غلط می باشد اما مفهومی داشته باشد که مثلا اگر بفرماید ان کان العالم فقیها فاکرمه و بعد بفرماید ان کان العالم هاشیما فاکرمه تا با یکدیگر تعارض کنند - بدین نحو که خطاب اول می گوید عالم را اکرام کن که فقیه باشد سواء کان هاشمی او غیر هاشمی و خطاب دوم می فرماید هاشمی را اکرام کن سواء کان فقیها او غیر فقیه و باید به مرجحات رجوع کرد - صحیح نمی باشد و منافاتی بین

خطاب نیست. اتفاقاً دیدم که آقای بروجردی ره هم کلمات آقای صدر را دارند و هم کلام ما را گفته اند و کلام ما را قبول کرده اند و در قضیه شرطیه همین مفهوم را اختیار کرده اند. وصل الله علی محمد و آله الطاهرين و لعنة الله علی اعدائهم اجمعين.